

وقتی موسیقی بهداشتی ترک تحصیل کرد

صفحه ۲



۱۳ و ۱۲

عوامل هالیوود اولین مانع را بر سرگسترش هوش مصنوعی قرار دادند

هالیوود برای تکنولوژی گشت گذاشت

روزنامه خبری تحلیلی، دانشگاهی صبح ایران
صدای نخبگان، نگاه جوانان

۱۶ صفحه
۵۰۰۰ تومان

فصل جدید رادیو مضمون:
روایت سال‌های جنگ



شماره مسلسل: ۳۷۰۸
تکثیریه: مهر ۱۴۰۲
اولین آگوست: ۱۳۴۵
اول آگوست: ۲۰۲۳
شماره: ۳۹۷۰

Sun | 1 Oct 2023 | vol.15 | No. 3970 | 16 Pages



چرا با وجود افزایش تولید، فروش خودروسازان کم شده است

خواب ماشین‌ها در جاده مخصوص

رشد تولید سایپا: ۳۰ هزار، کاهش فروش: ۲۱ هزار
رشد تولید ایران خودرو: ۳۵ هزار، کاهش فروش: ۳۳ هزار

آمار منتشر شده
سال ۱۴۰۲

صفحه ۱۶

از کاسیو جدید اپوزیسیون رونمایی شد

«فرهختگان» از تحولات حوزه کشاورزی در دانشگاه آزاد گزارش می‌دهد

نگاهی به موضع همسر رئیس جمهور درباره «بانوی اول»

برانداز ۲ دلاری

روایت تغییر نگاه به کشاورزی در دانشگاه آزاد

اشتباه اول

۷

۵،۱۴

۱

بحث درباره نسبت علوم اجتماعی و مفهوم ایران

پوپولیسیم ایران ستیز و دانشگاه ایرانی

۱. از دید استبداد ایرانی، در مقابل رطوبت بالا و بارش های فراوان و سواحل طولانی در اروپا به خصوص اروپای مرکزی و غربی که مهم ترین عامل رشد صنعت و تجارت و تمدن در آن مناطق بوده، «اقلیم فقیر ایران» بانی یک بوم خشک و پراکنده شده است و از این رو تنها مساعد توسعه نیست بلکه اصلی ترین مانع توسعه و تکامل تاریخی ایران شده و از این رو ایران در طی سه هزاره اخیر خود را یک رکود تاریخی مواجه بوده است. با این صورت بندی گره این جبر اکولوژیکی و محدودیت اقلیمی در ایران لاجرم فقط به دست عاملی فراطبیعی همچون «اشاعه تکنولوژی» از اروپای غربی در طی یک سده اخیر باز خواهد شد. ثمره این تکنولوژی گرایي در شش دهه گذشته در ایران «سندروم ماموریت هیدرولیک» و نگاه سازگرایه مدیریت منابع و محیط زیست بوده که البته اینک تبعات محیط زیستی آن در کشور مشهود و ملموس شده است. البته پذیرش این اشاعه گرایي نیازمند زمینه های فکری در داخل بوده است که جریان های روشنفکری لیبرال معاصر مسئولیت آن را از طریق ایجاد حس عدم تقارن قابلیت های فکری و فرهنگی و تمدنی ایران در برابر غرب برعهده داشته و از به دوش کشیدن آن سربلند بیرون آمده اند. به هر ترتیب از چنین انگاره ای درباره بوم و اقلیم و جغرافیای ایران حس مینو دوستی برنخواهد خاست.

۲. استبداد ایرانی تاریخ ایران را به تاریخ سیاسی و حکومت ها و سلاطین آن تقلیل می دهد و آن را نیز سراسر مشحون از استبداد و خودکامگی های کوتاه مدت و در نتیجه یک رکود بلندمدت می بیند. به همین خاطر ایران در بهترین حالت کشوری «در حال گذار» به دموکراسی است که نیازمند ترجمه و کاربست الگوهای سیاسی اروپای غربی در «توسعه سیاسی» بوده و هست. در اثر این تقلیل گرایي از یک سو تاریخ فرهنگی ایران و امکان های سیاسی و اجتماعی و حقوقی منبعث از نهادها و ساخت های تاریخی بلندمدت آن همچون نهاد وزارت و دبیری و کلاستر و دیگر نهاد های تاریخی دیوانسالاری و نیز ساخت های مشارکت و یاریگری سنتی روستایی اش که تداوم بخش ایران در طی سده ها بوده تخریب یا نادیده گرفته شده اند و از سوی دیگر ساختارهای سیاسی و حقوقی مدرن ترجمه ای نیز «بی جا» و یاد در هوا مانده اند و توسعه آن به جای ریشه گیری در ایران، بیشتر بر «بیگانگی» با ساختار و فرهی صوری دمیده است.

۳. در نتیجه این رکود تاریخی و تداوم استبداد ایرانی شکل گیری یک «فرهنگ استبدادزده» مهم ترین شاخصه فرهنگ عامه در ایران بوده است. این استبداد زدگی به مرور حتی وارد ژن ایرانی ها شده و موجب نهادینه شدن دروغویی و چاپلوسی، خرافه گرایي و تقدیرگرایي، تنبلی، تکوری و یکی دو چین خلقیات منفی دیگر در سوره ایرانی شده است. با این تصویر سازی سیاه و تاریک از فرهنگ تاریخی ایرانیان، راه توسعه جز از گسست ناگزیر از چنین فرهنگی و رشد و تربیت ذیل عناصر فرهنگ مدرن نمی گذرد. این اولین مرحله از مراحل رشدی بود که نظریه مدنیسیون (مکتب نوسازی) به عنوان نظریه اصلی توسعه ایران از دهه ۲۰ و ۳۰ شمسی پیشنهاد می کرد و جریان روشنفکری لیبرال عهده دار آن بود. با این اوصاف از سوره هایی که ذیل این گفتمان نظری تربیت شده اند، نه تنها نسبت به بوم و اقلیم و نهاد های سیاسی و اداری و حقوقی تاریخی و فرهنگ عامه پیوسته با آن احساس قربت و همدمی ندارند بلکه با آن بیگانه اند و آنها را مورد توسعه نیافتگی ایران و در نتیجه مشکلات جاری می دانند. چگونه می توان انتظار احساس مینو دوستی و وطن پرستاری داشت؟ سخن کوتاه، «دانشگاه ملی» نیازمند یک نظریه تاریخی بوم محور است و در میان رشته های علوم انسانی این علوم اجتماعی و بالخصوص جامعه شناسی تاریخی است که امکان نبل به چنین نظریه ای را در خود دارد. مقدمه چنین نظریه پردازی تامل انتقادی در تاریخ هشتاد ساله علوم اجتماعی در ایران و بازاندیشی جدی در نسبت این علوم با بوم، اقلیم و تاریخ این کشور است و کار با صرف صدور بیانیه راست نمی شود.

یادداشت

میثم مهدیار
جامعه شناس

از گایی گاست، در «طغیان توده ها» مهم ترین مطالبه، جنبش های توده ای «اخواست» زندگی معمولی می داند و فرم خشونت بار این جنبش ها را ضروری چنین مطالبه ای عنوان می کند. اینکه در یک سال گذشته دانشگاه و به خصوص دانشکده های علوم اجتماعی ما به جای اتخاذ موضع روشنفکرانه و انتقادی (چیزی که همیشه ادعای آن را داشته) نسبت به این نا جنبش و ناهنجاری ها و خشونت های کلامی و رفتاری سوره های مغزوبی شده «من و تو» و «اینترنشنال» در آن، واکنشی منفعلانه و حتی پیروانه در پیش گرفته و به توجیه گیری و مشروعیت بخشی به رفتارهای کانونی و توده وار سوره های فعال آن پرداخته اند، نشان از بحرانی عمیق در علوم انسانی و علوم اجتماعی دارد. اینک اما ۵۵ مدرس علوم اجتماعی دانشگاه تهران از طیف های مختلف در بیانیه ای تلاش کرده اند بالاخره با رافتر از پوپولیسیم جاری گذاشته و با خروج از انفعال در مقابل برخی جریان های دانشجویی و گرایانه ضد مینویی که فعالیت شان در سال های اخیر مجددا شدت گرفته، موضع مستقل تری بگیرند. اگرچه جای شکر این کنشگری حداقلی باقی است اما «مساله علوم اجتماعی» فراتر از این «بیانیه سیاسی» است. باید توجه داشت این جریان های و گرایانه که پیش از این در دهه هشتاد نیز با درخواست حمله نظامی آمریکا به ایران عرض اندام کرده بودند، بیشتر از اینکه محصول کانون های بیرون از دانشگاه باشند، زمینه ای در خود گفتمان های غالب علوم اجتماعی در ایران در دهه های اخیر دارند.

اینجامحالی نیست تا توضیح دهم چگونه، اما نظریه «استبداد ایرانی» در طی هشتاد سال گذشته به گفتمان همون علوم اجتماعی در ایران تبدیل شده و تقریباً غالب رویکردهای نظری جامعه شناسختی درباره ایران تحت تاثیر مدعیات و مفروضات تاریخی این گفتمان قرار دارند و مستقیم یا غیرمستقیم و آگاهانه یا نا آگاهانه توسط آن اشراق می شوند. حتی جریان چپ آکادمیک در ایران که از دهه بیست خورشیدی و تحت تاثیر حزب توده تلاش می کرد با نظریه «فئودالیسم ایرانی» تحولات تاریخی ایران را ذیل همان تکامل پنج مرحله ای تاریخی مارکس صورت بندی کند، در نسل های اخیرش و از دهه هشت به بعد در یک شیفیت پارادایمی با انقطاع از ریشه جامعه شناسی تاریخی اش، تحت تاثیر گفتمان همون استبداد ایرانی قرار گرفته و شاید به واسطه همین کنده شدن از ریشه است که چپ ایرانی امروز در بلاتکلیفی به سر می برد و دچار موضع گیری های زیرگویی شده است؛ در اقتصاد عدالتخواه، جمع گرا و جامعه گرا، ولی در فرهنگ لیبرال و فردگرا به طوری که در برخی مواضع حتی گوی سبقت را از لیبرتاریان های نیز برده است. روزی منتقد سوره نئولیبرال است و دگر روز همان راهگل زمانه می خواند. روزی با سلبریتی ها و «مذهبی های مصرفی و صوری» نزد عشق می بازی و روز دیگر منتقد سلبریتیسم و مصرف گرایي مدرن است و...

به هر ترتیب نظریه استبداد ایرانی یک نظریه تاریخی درباره سیاست، فرهنگ و بوم ایران است و مستقیم یا بی واسطه تبعات مخربی را در چند دهه گذشته در حوزه های اقتصادی، محیط زیستی، فرهنگی و تربیتی در ایران بر جای گذاشته است. از این رو علوم اجتماعی ما بیش و پیش از هر چیز نیازمند بازاندیشی در مفروضات تاریخی خود و تامل جدی در نسبت خود با مفهوم «ایران» است و همان گونه که اشاره شد رشد بخش عمده ای از جریان های توده ای و گرایانه قومی و فرهنگی ایران گریز و ایران ستیز در دانشگاه که مجددا در بلوای ۱۴۰۱ به اوج رسید، زمینه ای در همون شدن این گفتمان بر سپهر علوم اجتماعی و حتی علوم انسانی در ایران دارد اگرچه نمی توان همه بار آن را روی دانشگاه یا علوم اجتماعی انداخت. نظریه «استبداد ایرانی» سه مولفه عمده درباره ۱- بوم و اقلیم، ۲- سیاست و ۳- فرهنگ ایران را ترویج می کند؛

باهوش تر از این حرف هاست و می گوید حالاکه ساختار با عناوین اینجینتری رامی پسندید، مثل آنها در همه امور مدیریت کنید. حتما همسر رئیس جمهور می داند این طوری کار به جاهای باریک کشیده می شود.

سوم. اگر هدف از کنش های خانم علم الهدی پوشش ضعف های حکمرانی ما در حوزه زنان است، بهتر بود ایشان از نفوذ و جایگاه خاص خودش برای حل مسائل اساسی حوزه زنان استفاده کند. انبوهی از کارهای بر زمین مانده در این حوزه وجود دارد که رهبر انقلاب درباره آن به صراحت موضع گرفته اند: «انصاف این است که در جامعه ما در درون بعضی از خانواده ها به زن ها ظلم می شود؛ مرد با تکیه بر توان جسمی خودش، چون صدایش کلفت تر است، قدش بلندتر است، بازوهایش کلفت تر است، زور می گوید به زن؛ ظلم می شود به زن ها؛ خوب راهش چیست؟ چه کار کنیم؟ خانواده را هم می خواهیم حفظ کنیم دیگر؛ راهش این است که قوانین مربوط به داخل خانواده آنچنان محکم و قوی باشد که هیچ مردی قادر به ظلم کردن به زنان نباشد؛ بایستی قوانین، اینجا به کمک طرف مظلوم بیایند. هر چند برای پیدا کردن مساله در حوزه زنان نیازی به ارجاع مستقیم به فرمایشات رهبری نیست اما جهت محکم کاری و از این جهت که می دانیم مشی و فکر رهبر انقلاب برای دولت فعلی حجت است، این چند کاره برای نمونه آوردم. حتما دست اندکاران دولت می دانند در مسائل حوزه زنان بیشتر از هر چیزی به یک صورت بندی روشن و مبنایی قابل اجماع در سطح نخبگان نیاز داریم. تا وقتی در مبنای و ایده های اصلی توافق صورت نگیرد، تصمیمات گاه و بیگاه مشکلات را حل نمی کند. شاید کسی بگوید در گفتار و عمل رهبران انقلاب و اندیشمندیانی مانند شهید مطهری حرف های اساسی زده شده است که البته نکته قابل انکاری نیست. اما مقصود اصلی چاره مندی اندیشه هامبثنی بر مسائل جاری زنان است. شاید تفاوت ظهور و بروز زنان در حوزه اجتماعی در دهه ۹۰ با ابتدای انقلاب و تغییرات اساسی در لایه های زیرین جامعه که نشانه های ظاهری آن بیشتر در سطح عمومی مورد توجه بوده، به ما هشدار می دهد اگر در حوزه زنان به فهمی مشترک در مبنای نرسیم، کار در آینده سخت تر خواهد شد. سخت از این جهت که شاید تصور سیاستگذاران از نسبت مبنایی فقهی، ارزش های انقلابی و مفاهیمی پایه مثل عدالت و آزادی در حوزه زنان با بخشی موثر از جامعه زاویه بیشتری پیدا کند. به هر حال انتظار از فعالان سطح بالایی مثل خانم علم الهدی که نقش ویژه ای در دولت سیزدهم دارند، این است که به حل اساسی ترین مسائل حوزه زنان بپردازند. با این زاویه نگاه که اجماعی جداگتری در مبنای و تصمیمات در حوزه نخبگان و عمومی صورت گیرد؛ اجماعی که در میان مدت و بلندمدت توانایی حل واقعی مشکلات را داشته باشد و فقط در حد حرف و شعار باقی نماند. هر چند احتمالاً باید مشخص شود نسبت معاونت زنان ریاست جمهوری در این مسیر چیست و ساختارهای سیاسی و قانونی موجود چه امکان و قدرتی دارند؟

سردقاله

مسعود فروغی
سردبیر



نمی دانم روزی خواهد رسید که سیاستمداران و صاحبان تربیون (که به هر دلیلی کنش هایشان برای رسانه ها و افکار عمومی مهم است) بفهمند چه زمانی و در چه جایی چه حرف هایی را بزنند و کدام را نگویند. روزی که آنها متوجه شوند هر حرف ساده شان ممکن است اثرات اجتماعی و سیاسی عمیقی روی جامعه بگذارد و دقت کنند. روزی که درک کنند بار کلماتی که به سادگی به زبان می آورند می تواند سال ها تلاش و کار برای جانداختن مفاهیمی ارزشمند را نابود کند. روز گذشته یکی از همین گزاره های عمیقا موثر از زبان خانم جمیله علم الهدی مطرح شد. او در کنش به دعوت مجری یک همایش که گویا همسر رئیس جمهور را «بانوی اول» خطاب قرار داده بود، به جای آنکه اصل این خطاب را نهی کند، گفت: «من تازه متوجه شدم که بنده را به عنوان بانوی اول معرفی کرده اند. لازم است توضیح دهم در ساختار جمهوری اسلامی ایران بانوی اول همسر رهبر معظم انقلاب هستند.» درباره این جمله خانم علم الهدی نکات زیادی قابل طرح است، اما آنچه را اجمالاً می توان گفت در چند نکته زیر دسته بندی می کنم.

یکم. از ویژگی های ناپ و منحصر به فرد رهبر انقلاب (حتی دشمنان ایران بارها به صراحت به آن اعتراف کرده اند) این است که با وجود تلاش زیاد مخالفان هیچ نقطه سیاهی از اعضای درجه یک خانواده ایشان در طول سال های طولانی پس از انقلاب وجود ندارد. منع صریح رهبری بر حضور و نقش آفرینی اعضای خانواده از آنها تصویری کاملاً موجه در افکار عمومی ایران ساخته است. به خصوص درباره همسر رهبر انقلاب برخلاف تقریباً تمام چهره های مهم و درجه یک تاریخ انقلاب که نام و نشانی از همسرشان یا حضوری رسانه ای از آنها در دسترس است، حتی یک تصویر ساده از ایشان وجود ندارد. یعنی برای اینکه خانم دکتر علم الهدی از لفظ «بانوی اول» برای همسر رهبری استفاده نکند، حتی نیازی به تجزیه و تحلیل خاصی هم نبود. فقط کافی بود همسر رئیس جمهور به مشی و روش رهبری توجه کند. دوم. بار معنایی لفظ «بانوی اول» با هیچ توضیح و تفسیری ربطی به آداب سیاسی ایران ندارد. اصل پذیرش این لفظ هم از سوی خانم علم الهدی عجیب است. در ساختار سیاسی ایران اساساً چنین جایگاه و عنوانی وجود ندارد که بر سر اینکه به چه کسی تعلق دارد بحث صورت گیرد. شاید همسر رئیس جمهور تصویر می کند پذیرش چنین عناوینی در ساختار سیاسی منجر به ارتباط گرفتن بخشی از بدنه اجتماعی با ساختار است. با این پیش فرض که همه می دانند در آمریکا این جایگاه وجود دارد و به نوعی فضایی مدرن در حکمرانی را به ذهن تداعی می کند. فرضی که از اساس غلط است. مخاطب در این فرض خیلی ظاهرگرا و کم هوش تصور شده است، مخاطب باصفت و عنوان احساس رضایت نمی کند. خرید برای این فرض اینکه مخاطب

رادیو مضمون
کاری از گروه پادکست های همیشه در میان و روزنامه فرهیختگان